

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۰ فبروری ۲۰۲۱

دلایل سرنگونی حکومت پهلوی در انقلاب ۱۳۵۷ (بخش اول)

مقدمه

انقلاب‌ها در تاریخ یک ضرورت تاریخی بودند چرا که حکومت‌ها نه تنها به نیازها و مطالبات و خسته‌های مردم اهمیتی نمی‌دهد بلکه هرگونه اعتراض مردمی را به وحشیانه‌ترین شکلی سرکوب کرده‌اند چنین روندی به انقلاب منجر می‌گردد. به عبارت دیگر هنگامی که مطالبات مردم روی هم انباشته می‌رسند و کارد به استخوان مردم می‌رسد آن‌چنان خشمگین می‌شوند که دیگر اهمیتی به سرکوب و سانسور و کشتار حکومت نمی‌دهند و به خیابان‌ها می‌ریزند و در محل‌های کار و ادارات و سربازخانه‌ها و... دست به اعتصاب می‌زنند تا آن حکومت را سرنگون کنند. بنابراین انقلاب اجتناب‌ناپذیر است و به دستور کسی و سازمان و حزبی آغاز نمی‌شود که توسط آن‌ها نیز از حرکت باز ایستد. همچنین در شرایط انقلابی همه نیروها و طبقات اجتماعی شرکت می‌کنند تا آلترناتیو طبقاتی خود را در مقابل مردم قرار دهند. در قرن اخیر جامعه ایران دو انقلاب را تجربه کرده است: انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷. اولی توسط رضاخان میرپنج و دومی توسط خمینی به شکست کشانده شدند در نتیجه آن خواسته‌ها و مطالباتی که مردم در این دو انقلاب خواهان تحقق آن‌ها بودند هنوز هم متحقق نشده است. از این‌رو این مطالبات صد سال اخیر روی هم انباشته شده‌اند بنابراین دیر یا زود انقلاب سوم در ایران روی خواهد داد.

انقلابی که با شعار «نان مسکن آزادی» شکل گرفت، به فقیرتر شدن بیشتر مردم و از دست رفتن بیشتر آزادی‌ها منجر شد. انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ از جمله مهم‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم بود که موجب شد یک نظام سلطنتی با قدمت بیش از ۲۵ قرن فروپاشد. پژوهش‌هایی که در موضوعات مختلف صورت گرفته نشان می‌دهد انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ طبیعی‌ترین وضعیتی بود که می‌توانست برای یک ساختار سیاسی قابل پیش‌بینی باشد.

طبقات اجتماعی و سازمان‌ها و احزاب سیاسی مختلفی با انگیزه‌های متفاوت در بزرگ‌ترین تحول سیاسی ایران در قرن بیستم نقش‌آفرینی کردند. اما گروه‌های مذهبی به دلیل این که از پایگاه اجتماعی مردم مذهبی و به لحاظ اقتصادی سنتا مورد حمایت بازار بودند و در دوره پهلوی هم به غیر از تعدادی کوچکی از روحانیون از آزادی بیان کامل و تبلیغ و ترویج و ثروت‌اندوزی برخوردار بودند و از حمایت دولت‌های پیشرفته غرب نیز برخوردار گردید موفق شدند به خونین‌ترین شکلی گرایش‌های دیگر به ویژه نیروهای چپ و جنبش کارگری و زنان و دانشجویی را کشتار کنند و انقلاب مردم را به شکست بکشانند.

اما به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران نه تنها یک فاجعه عظیم برای مردم ایران بلکه برای مردم منطقه و جهان نیز بود. این حکومت در سطح بین‌المللی گروه‌های تروریستی مذهبی را آموزش داد و مسلح کرد و در کشورهای منطقه جنگ داخلی و یا به اصطلاح جنگ‌های نیابتی راه انداخت. جمهوری اسلامی ریشه‌های قوی ایدئولوژیک خود را در حکومت پهلوی محکم‌تر کرده بود.



کارگران و محرومان جامعه از وضعیت معیشتی خود، سرکوب تشکلهای کارگری و مبارزه طبقاتی برای تحقق عدالت اجتماعی عمیقاً و وسیعاً به تنگ آمده بودند. زنان شاهد اصلاحات فرمایشی از بالا توسط حکومت سلطنتی بودند که فقط زنان طبقه‌های بالا مدنظر داشت و بخش‌های وسیعی از زنان طبقات کارگری، فرودستان شهری و روستائیان از این نوع اصلاحات بی‌بهره بودند و بر رنج و محرومیت‌شان افزوده می‌شد.

هرگونه تلاش برای ایجاد نهادهای مدنی، تشکیل احزاب و سندیکاها، کارگری آزاد، مطبوعات آزاد، گسترش فرهنگ نقد و نقدپذیری در جامعه و بحث و تبادل نظر آزادانه در فضای عمومی کشور، توسط ساواک سرکوب می‌شد و سرکوب سیاسی بر کشور سنگینی می‌کرد.

با وجود بحران هم‌گیری ویروس کرونا و عدم امکانات بهداشتی و درمانی کافی در زندان‌ها، همچنان دستگیری‌ها ادامه دارد و در همین چند هفته اخیر بیش از صد نفر را تنها در کردستان دستگیر کرده‌اند. زندان‌ها پر از زندانیان سیاسی و اجتماعی است و اعدام‌ها با شدت بیشتری ادامه دارد. با هم‌گیری ویروس کرونا علم و دین در ایران در مقابل هم قرار گرفتند اما عملکرد جمهوری اسلامی در پیش‌گیری کرونا بسیار فاجعه‌بار است و احتمال دارد در آینده نیز این وضعیت تشدید شود و جان انسان‌های بسیاری را بگیرد.

با سرمایه‌گذاری گسترده نظامی، کشور را به ژاندارم منطقه و قدرت برتر نظامی در خاورمیانه تبدیل کرده بود. پس از کدتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه صدای هیچ منتقد و مخالفی را بر نمی‌تافت. از سوئی حاکمیت حتی اجازه به اصلاح‌طلبانی مانند جبهه ملی نیز نمی‌داد.

از انقلاب مردم ایران در گفت‌وگو رسمی حاکمیت و دولت‌ها و رسانه‌ها و تحلیل‌گران آن‌ها به «انقلاب اسلامی» تعبیر می‌شود. در حالی که در این انقلاب اقشار و طبقات مختلفی با اهداف و مطالبات متنوعی در آن شرکت داشتند. به علاوه کسی برای اسلام انقلاب نکرد بلکه برای رسیدن به یک جامعه آزاد و مرفه بود.

اما آنچه مسلم است نیروهای مذهبی دارای پایگاه وسیع مردمی و دم و دستگاه وسیع تبلیغی و مالی و همچنین هزاران مراکز مذهبی مانند امامزاده‌ها و مساجد در سراسر کشور بودند و افکار و سیاست‌های خود را آزادانه تبلیغ و ترویج

می‌کردند. آن‌ها هم جیره بگیر حاکمیت بودند و هم جیب مردم را تحت عنوان مال امام و خمس و ذکات و غیره خالی می‌کردند.

مهم‌تر از همه همه سران و مقامات و نزدیکان آن‌ها و همه نهادهای سیاسی و قضائی و نظامی جمهوری اسلامی به فساد آلوده‌اند و در راس این فساد سیستماتیک بیت رهبری قرار دارد.

اقرار عباس آخوندی از همه جالب‌تر است. عباس آخوندی، وزیر سابق راه و شهرسازی در دولت روحانی، به تازه‌گی اقرار کرده است در ایران یک «شبکه فساد فراملی» تشکیل شده که درگیر «بازار غیررسمی» است که ارزش تجارت در آن سالانه به «۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار» می‌رسد.

او در مصاحبه‌ای که روز دوشنبه، ۲۰ بهمن، در خبرگزاری ایسنا منتشر شده، تاکید کرده است این شبکه فساد که اکنون بین‌المللی شده، در طول ۱۵ سال گذشته شکل گرفته و نقطه اوج آن دولت احمدی‌نژاد بوده که ۱۰۰ میلیارد دلار سهام به طور عمده بین نهادهای نظامی توزیع شد. در حالی که فساد در جمهوری اسلامی از همان دوران خمینی آغاز شده و سال به سال نیز تعمیق و گسترش یافته است.

آخوندی همچنین گفته است در ایران در حال حاضر پنج دولت داریم و اقتصاد ایران «درگیر فساد تودرتو و عمیق است». به گفته وزیر سابق راه، این شبکه فساد «همه‌جا در پی منافع خوشان هستند» و «اگر برجام ایجاد می‌شود، بلافاصله با آن مخالفت می‌شود و مسیر الحاق به FATF هم کور می‌شود».

لوايح اف‌ای‌تی‌اف که مربوط به حوزه پول‌شوئی هستند، اکنون در مجمع تشخیص مصحلت نظام در حال بررسی هستند و بر اساس اظهارنظرهای صورت‌گرفته، مدیران نهادهای اقتصادی زیر نظر دفتر رهبر جمهوری اسلامی و نهادهای اقتصادی وابسته به سپاه پاسداران با تصویب این لوايح مخالف‌اند.

جمهوری اسلامی ایران سال‌هاست که از نظر فساد مالی در ردیف بدترین کشورهای جهان قرار دارد. سازمان شفافیت بین‌الملل در تازه‌ترین گزارش سالانه خود که روز پنج‌شنبه ۹ بهمن منتشر شد، اعلام کرد که ایران در میان ۱۸۰ کشور از لحاظ گستردگی فساد مالی، در جایگاه ۱۴۹ قرار گرفته است.

از میزان دقیق دارائی‌های «ستاد اجرائی فرمان حضرت امام» اطلاع رسمی در دسترس نیست و صرفاً در سال ۲۰۱۳ خبرگزاری رویترز دارائی‌های این ستاد را بالغ بر ۹۵ میلیارد دلار اعلام کرده است. از سوی دیگر، بخش اقتصادی ستاد اجرائی از سوی نهادهای دولتی، نظارتی و متولی بالادستی حوزه اقتصاد، در زمره نهادهای عمومی غیردولتی شناخته نمی‌شود؛ حتی در قانون فهرست نهادها و موسسات عمومی غیردولتی مصوب سال ۲۹ تیر ۱۳۷۳ دوره چهارم مجلس شورای اسلامی نامی از آن وجود ندارد. هیچ مقامی و نهادی در ایران جرات ندارد سؤالی در این مورد مطرح کند!

با این مقدمه در چهل و دومین سالگرد انقلاب ۵۷ نگاهی می‌اندازیم به ویژه به نحوه تقسیم قدرت و ثروت در میان سران و مقامات و نهادهای سیاسی و قضائی و نظامی جمهوری اسلامی و همچنین فقر و فلاکت اقتصادی و خفقان سیاسی روزافزونی که دامن اکثریت شهروندان ایران را فراگرفته است. در واقع جمهوری اسلامی ایران را به یک زندان بزرگ تبدیل کرده است که در داخل آن نیز صدها زندان مخوف کوچک و بزرگ و مخفی و علنی وجود دارد. به عبارت دیگر جمهوری اسلامی نقش زندان‌بان میلیون‌ها ایرانی را به عهده دارد نه شهروندانی که حق و حقوقی دارند. این حکومت حتی به محیط زیست و حیوانات هم رحم نکرده و بخش‌های عظیمی از طبیعت ایران را نابود کرده است. در ادامه این بحث می‌بینیم که تحول معنای حقوق «مستضعفان»؛ چگونه به توزیع قدرت و ثروت مملکت در میان اقلیتی در حاکمیت و توزیع فقر و محرومیت در میان اکثریت شهروندان جامعه ایران انجامید!

عوامل سرنگونی حکومت پهلوی

به لحاظ اصل و نسب، رضاشاه یا رضاخان سوادکوهی، شخصی است که از نظر خانوادگی جایگاه خاصی ندارد و در آن زمان یک فرد عادی بوده است. لازم به یادآوری است در تاریخ ایران هر شخصی که به پادشاهی می‌رسید، با تشکیلات قبیله‌ای خاصی بستگی داشت.

مستوفی در کتاب «تاریخ اجتماعی و اداری در دوره قاجاریه» در مورد اصل و تبار سردار سپه می‌گوید: «سردار سپه، سوادکوهی بوده، پدرش از افراد عادی بوده و اجداد او هم ادعای بزرگی خانوادگی نداشتند. خیلی‌ها شنیده‌اند که سردار سپه می‌گفته که مادرم در شیرخوارگی مرا از تهران به سوادکوه می‌آورد، در بین راه گرفتار بوران شده، وقتی به یکی از کاروانسراهای بین راه رسیده (که می‌گویند همین محل امامزاده هاشم بود) مرا مرده پنداشته و در آخور طویله‌ای انداخته و رفته است. بعد از ساعتی بر اثر گرمی طویله جان گرفته و سروصدا راه انداخته‌ام، یکی از افراد قافله بعدی که مادرم را می‌شناخته، از روی نشانی‌های کاروانسرادار فهمیده که من بچه همان زن آشنای او هستم و مرا برداشته و در منزل به مادرم رسانده است. این حقیقت را امروز هم دهاتی‌های حول و حوش کاروانسرا برای یکدیگر و عابرین سینه‌به‌سینه نقل می‌کنند و معروف است. و حتی می‌گویند که رضاشاه وقتی که به شاهی رسید، در یکی از مسافرت‌های خودش که از آنجا می‌گذشته، به مهندس مصدق نامی که در کار رامسازی بوده، دستور می‌دهد که این محل را تعمیر کنند و علتش را هم می‌گفته که چون این محل جان او را در شیرخوارگی نجات داده است؛ یعنی چون در این منطقه جان او نجات پیدا کرده، دستور داده که آن منطقه امامزاده هاشم را یک مقداری رسیدگی کنند و از نظر آبادانی و تشکیلاتی بهبود دهند.

اساساً دیکتاتورها اصلاً اجازه نمی‌دهند هیچ‌کس جز آن‌ها تصمیم بگیرد. ایران هم در زمان رضاخان و هم در زمان محمدرضا، پارلمان داشت. اما آیا آن‌ها واقعاً اهمیتی به پارلمان می‌دادند و اعتنائی به آن داشتند؟ خیر، اصلاً، انگار نه انگار که پارلمانی وجود داشت.

از زمانی که رضاخان در سال ۱۲۹۹ کودتا کرد، تا سال ۱۳۰۴ که به سلطنت رسید، در تمام کابینه‌های آن دوره‌ها حضور داشت. به‌عنوان مثال وقتی که مجلس چهارم معرفی شد و کابینه را تعیین کرد، مشیرالدوله، رئیس‌الوزرا و رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ بود. در تمام کابینه‌های بعدی نیز رضاخان - تا زمانی که خودش رئیس‌الوزرا شد - وزیر جنگ بود. یعنی در تمام این کابینه‌هایی که تا زمان به‌سلطنت رسیدن او وجود داشت، رضاخان در جایگاه خود ثابت بود، در حالی که بقیه دائم عوض می‌شدند. این مسأله، نکته بسیار مهمی است. به‌خودی‌خود این سؤال مطرح می‌شود: آخر چگونه ممکن است که همه عوض می‌شوند، از صدراعظم گرفته تا وزیر خارجه تا وزیر عدلیه و...، اما رضا خان عوض نمی‌شود. از این‌جا است که گفته می‌شود او مورد حمایت انگلیسی‌هاست. همه می‌توانند قضاوت کنند چرا او در هشت کابینه به‌طور مستمر و بدون هیچ تغییری حضور دارد. تنها تغییری که صورت می‌گیرد، آن است که بعداً رئیس‌الوزرا هم می‌شود و علاوه بر این که نخست‌وزیر است، همچنان وزارت جنگ را هم در اختیار دارد.

در آن موقع شیخ محمد خیابانی در تبریز، میرزا کوچک‌خان در شمال، پسیان در خراسان و تنگستانی‌ها در جنوب، نهضت‌هایی را - آن‌هم همگی در مقابله با بیگانگان - به راه انداخته بودند؛ یعنی اصلاً ایران یک‌پارچه در وضعیت انقلاب بود و همه قیام می‌کردند تا ایران را از یوغ این سلطه خارجی نجات دهند. اما تمام این قیام‌ها و حرکت‌های انقلابی و مردمی، همه به دست رضاخان سرکوب می‌شوند و از بین می‌روند. او در عوض یک دولت متمرکز نظامی ایجاد می‌کند و این حکومت دقیقاً همان چیزی بود که انگلیسی‌ها می‌خواستند.

رضاخان یک فرد عادی و معمولی و فرزند یک زمیندار کوچک و کم‌درآمد بود، اما در طول بیست‌سال سلطنت، ثروت عظیمی جمع کرد. محمدرضا شاه نیز همین‌طور؛ چنانکه وی یکی از ثروتمندترین مردان دنیا شناخته می‌شد. درآمد رضاشاه به هفتصد میلیون تومان در سال می‌رسید که در آن موقع پول بسیار هنگفتی بود و از این مبلغ، هر ساله شصت میلیون تومان به خارج منتقل می‌شد. رضاشاه بالغ بر دوهزار و صد و شصت و هفت روستا را در سراسر ایران تصاحب کرده بود: استان فارس، نوزده ده با دویست خانواده، کرمان صد و نود و یک ده با چهار هزار و دویست خانواده، آذربایجان غربی صد و پانزده ده با شش هزار و سیصد و شصت و پنج خانواده، تهران چهارصد و بیست و پنج ده با چهار هزار و چهارصد و بیست و چهار خانواده، گیلان و مازندران، هزار و دویست و چهل و یک ده با سی و دوهزار و هشتصد و هشت خانواده که جمعاً به دوهزار و صد و شصت و هفت پارچه ده با چهل و نه هزار و صد و شانزده نفر جمعیت بالغ می‌گردید و همگی متعلق به شخص شاه بودند. این در حالی بود که رضاشاه در مقطعی از زندگی خود، به معنای واقعی کلمه هیچ‌چیز نداشت.

به هر حال رضاخان باید کنار گذاشته می‌شد، چون در اثر تلاش برای حفظ منافع انگلیس در ایران و نیز به‌خاطر استبداد و خودرانی، دیگر از هر لحاظ ماهیت او برای مردم آشکار شده بود و از این رو در واقع تاریخ مصرفش تمام شده تلقی می‌گردید؛ چراکه دیگر عملاً کاری از او ساخته نبود. از سوی دیگر او در طول جنگ جهانی دوم بیش‌تر به همکاری نزدیک با هیتلر متمایل شده بود و به همین دلیل متفقین او را برکنار کردند.

اما چرا انگلیس به جانشینی محمدرضا شاه، علت رضایت‌دادن تا حد زیادی از آن‌جا ناشی می‌شد که به‌ویژه تحت‌تاثیر شرایط پس از جنگ جهانی دوم، آنان به یک حکومت ضعیف در ایران نیاز داشتند و محمدرضا با توجه به جوان و بی‌تجربه بودن برای این کار مناسب بود. شکل‌گیری یک دولت قوی در ایران بدون شک برای منافع انگلیس و سپس امریکا نفعی نداشت؛ به‌طوری که وقتی دولت مصدق بر سر کار آمد، نفت ملی اعلام شد و دست انگلیسی‌ها از نفت ایران کوتاه گردید و آن‌ها مجبور شدند برای بازگرداندن محمدرضا شاه حتی به کودتا علیه دولت قانونی مصدق متوسل شوند. بعد از کودتا لازم بود حکومت پهلوی تا حدودی تقویت گردد تا بتواند حاکمیت خود را حفظ کند. ضمن آن‌که پس از کودتا دیگر نقش امریکا پررنگ شده بود.

از نظر روان‌شناختی محمدرضا پهلوی سخت خودشیفته بود. این خودشیفتگی در طول سال‌های حکومت او به طور ثابت و مداوم رشد می‌کرد و هنگامی که درآمد ایران از محل فروش نفت افزایش یافت، به گونه‌ای فزاینده در مسیر بزرگ‌تر شدن قرار گرفت. این مسأله، به ارضای آشکار بعضی خیالات فرمانروای مطلق تبدیل شد. پیش از آن‌که درآمدهای نفتی، تحول ایران را تسهیل کند، شاه را به مرز جنون خودبزرگ‌بینی رساند. به عنوان مثال، شاه در سال ۱۹۶۲ خطاب به باشگاه مطبوعات ملی در واشنگتن گفته بود: «این شغل پادشاهی برای شخص من چیزی جز دردسر نداشته است. من در طول این ۲۰ سال سلطنت خود، همواره زیر فشار وظایف زندگی کرده‌ام.» واکنش شاه نسبت به این مسأله نه تغییر سیاست‌ها و افکار خودش، بلکه تغییر مردم و اطاعت کورکورانه بود. نگاه او به مردم همان نگاه ارباب به رعیت بود. عواملی وجود داشت که عظمت‌طلبی شاه را در مدت متجاوز از ۳۵ سال سلطنت او همچنان حفظ کرد به ویژه پس از آن‌که افزایش قابل ملاحظه درآمد نفت، امکان مصرف تجملی دربار را فراهم ساخت، بیش از هر چیز جلب توجه می‌کرد. از جمله علایم و نشان‌ها و مراسم و جشن‌ها، نمادهای قدرت او به شمار می‌آمد. همه موظف بودند او را مورد ستایش قرار دهند. او به عنوان یک فرمانروا با این باور زندگی می‌کرد که مردم او را دوست دارند و مخالفانش نیز جرات و توان عرض اندام در مقابل او ندارند. در حالی که در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷-۱۹۷۸، شاه با شگفتی با

این واقعیت آشکار مواجه شد که تقریباً تمام مردم ایران خواستار برکناری او و کل نظامی هستند که به نام او حکومت می‌کند.

اصلاحات ارضی، سپاه دانش و سپاه بهداشت و... به نوبه خود آثار اجتماعی و سیاسی چشم‌گیری بر اجرای برنامه‌ها وارد می‌کرد. این برنامه‌ها گرچه آثار اقتصادی محدودتری در ابتدای کار از خود نشان می‌دادند، اما اصلاحات ارضی به موج مهاجرتی شدت بخشید که در جایی دیگر و زمانی دیگر در شهرها و از اواخر دهه ۱۳۴۰ به بعد اثرات اقتصادی سنگینی مانند کمبود مسکن و انرژی و... به جا گذاشتند و برنامه‌های شاه را ناکام کردند.

به علت ساختار حکومت و ارتباط مستقیم همه اجزای آن از وزرا و سفیران گرفته تا روسای دستگاه‌های اجرائی و قضائی و نظامی با شخص شاه و کسب دستور مستقیم از دربار، بی‌اعتمادی و بی‌اعتنائی شاه به آن‌ها سبب شد که فساد اقتصادی و اداری تمام ارگان‌های حکومتی را فرا بگیرد و به نارضایتی عمومی در جامعه منجر گردد. از همین جا بود که صنایع نفت، وزارتخانه‌ها، ارتش و پولیس خود را موظف به پاسخ‌گویی به مردم نمی‌دیدند.

به هر حال شواهد عینی نشان می‌دهد که بزرگترین انحرافات حاکمیت در برنامه‌های خود صورت گرفت و سرانجام به فروپاشی کل ساختار سیاسی- اقتصادی حاکم انجامید.

واقعیت این است که بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ با افزایش درآمدهای نفتی، شاه قدرت خود را ارتقا داد و بلندپروازی‌های خود را آغاز کرد. کند.

سیستم دیکتاتوری، همراه با افزایش درآمدهای نفتی، و رشد فساد اداری در بستر اقتصاد مبتنی بر رانت نفتی و توزیع بخشی از آن میان بستگان نزدیک محافل قدرت از دربار گرفته تا ساواک، سران نظامی، وزرا و بخش خصوصی بزرگ ابعاد روزافزونی پیدا کرد.

از سوی دیگر با رشد سریع جمعیت و عرضه نیروی کار فراوان به بازار کار در کنار فرصت‌های شغلی محدود با وجود رشد بالای اقتصادی یکی دیگر از پیامدهای اقتصاد رانتی بود. در عین حال مازاد جمعیت روستائی به شهرها سرازیر شده بود. در این وضعیت اقتصاد کشور شاهد گسترش بیکاری، فقر و حاشیه‌نشینی و توزیع نابرابر درآمد بود. تمرکز و توجه برنامه‌های عمرانی به قطب‌های صنعتی مستقر در شهرهای بزرگ کشور، بی‌توجهی به توسعه متوازن منطقه‌ای و نداشتن برنامه مدون در زمینه فقرزدائی، موجب افزایش شکاف فقر و به دنبال آن افزایش شکاف دولت و ملت می‌شد. گسترش شهرنشینی، افزایش سطح سواد و رشد متوسط شهری خواست جامعه مدنی را برای مشارکت در سرنوشت سیاسی خود و برخورداری از آزادی‌های مدنی در پی داشت. اما استبداد سیاسی مانع از بروز این تمایلات در عرصه سیاست رسمی شد. اما طنز تاریخ این بود که حکومت پهلوی در اوج توانائی مالی خود و در آستانه ورود به «دروازه تمدن بزرگ» در جبهه اقتصادی و سیاسی با شکست آشکاری مواجه شد و در پی انقلاب مردم ایران از حاکمیت رانده شد.

برای گریز از سانسور و پیش‌گیری از توقیف نشریات، نویسندگان و هنرمندان از استعاره و اشارات دیگر فراوان استفاده می‌کردند. یعنی علاوه بر سانسور دولتی، خودسانسوری نیز بر فعالیت‌های روشنفکران حاکم بود. اما فاصله‌گیری از دولت و انتقاد غیرمستقیم از آن در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با رشد نسل جدید روشنفکران افزونی گرفت. نسل جدید روشنفکران در سطوح مختلف انتقاد سیاسی و اجتماعی را در مفهوم شبه‌مارکسیستی به مثابه «تحلیل نهائی» در پیش گرفتند که هدف از آن تغییر بنیادی وضعیت موجود بود. این نوع قطبی‌گرایی از نیمه دهه ۱۳۴۰ به بعد، پیش شرط‌های لازم را برای ترویج مبارزه مسلحانه در میان نسل جوان فعالان سیاسی فراهم کرد. در طول دهه ۱۳۴۰ روشنفکران به موضوع‌هائی از قبیل برخورد نسل‌ها، مشکلات جامعه مصرفی، اقتصاد سیاسی «جهان سوم»،

نظریه جامعه آسائی و ماهیت وجوه تولید سرمایه‌داری و پیشا سرمایه‌داری در ایران می‌پرداختند. مسأله غرب‌گرایی و به طور کلی مسأله تجدد از دیگر موضوعات مطرح بود. این موضوعات در نشریاتی نظیر کاوه و بسیاری از آثار نویسندگان جوان آن دوره همچون محمد علی جمالزاده و صادق هدایت جایگاه خاصی داشت. بعدها در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، بسیاری از نویسندگان، صرف‌نظر از تفاوت کار و دیدگاهشان، ارزش‌های معینی را در نظر داشتند. اما در میان مخاطبان‌شان، اختلاف‌نظر و ابهام قابل ملاحظه‌ای در مورد چشم‌اندازهای تجدد و توسعه سیاسی در ایران دیده می‌شد. برای مثال به عنوان واکنشی در مقابل ناسیونالیسم رسمی حکومت پهلوی، بسیاری از روشنفکران، اغلب به نوعی انترناسیونالیسم را تبلیغ می‌کردند. این روشنفکران، میانه دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ کانون نویسندگان ایران را تأسیس کردند. در حقیقت، انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ و برخی حوادث آن دوره تا حد زیادی تحت تأثیر همین نگرش روشنفکران و جنبش چریکی پدید آمد.

به محض آن‌که فشار وارد بر او افزایش یافت و در قهر انقلابی سال ۱۳۵۷ به سیلاب مهارناپذیر شور انقلابی تبدیل شد، انقلابیون مقاومت‌ناپذیر شدند. شاه دیگر نمی‌توانست قدرت خود را حفظ کند. به همین دلیل او فرار را بر قرار ترجیح داد.

یکی دیگر از عوامل بروز نارضایتی شدید از حکومت شاه فساد بی‌حد و حصر دربار بود. فساد فساد مالی و فساد اداری تمام تار و پود دربار را گرفته بود. فساد به صورت یک فرهنگ حاکم در آمده بود و همین فساد رد جمهوری اسلامی نیز بازتولید شده است.

حکومت شاه رابطه چندانی با مردم و معضلات و نیازهای آن‌ها نداشت و دربار به یک اشرافیت و طبقه‌ای تبدیل شده بود که هیچ چیز بین آنان و مردم را پیوند نمی‌زد.

فساد دربار نه تنها در چهار دیواری کاخ‌های پهلوی نماند، بلکه در تمام ارکان حاکمیت ریشه دواند. بخش اعظم تظاهراتی که از سال ۱۳۵۶ در ایران آغاز شد، متوجه فساد دربار بود. به گفته «ژان - لوروریه» روزنامه‌نگار فرانسوی «اگر در کوچه و خیابان از ایرانیان بپرسید که چرا حکومت را مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهند و جواب آن‌ها را جمع کنید، فساد و انحطاط اخلاقی حکومت در ردیف اول پاسخ آن‌ها خواهد بود.» (ژان لوروریه و احمد فاروقی، ایران برضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۰۳)

اگر شعارها، دیوار نوشته‌ها و پلاکاردهای مردم ایران در دوره انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، این ادعا را ثابت می‌کند که فساد دربار پهلوی یکی از عوامل اعتراض آشتی‌ناپذیر مردم ایران بود. بسیاری از شعارهای مردم، فساد حکومت و مظاهر فساد و عوامل آن را مورد اعتراض قرار می‌دادند. شعارهای زیر نمونه‌ای از آن‌هاست:

«نظام شاهنشاهی سرچشمه فساد است.» - «شاه مظهر رذالت، دنانت، لثامت و فساد است.» - «تا شاه در ایران است، فساد هم هست.» - «مرگ بر رژیم فاسد» «ما شیر و موز نمی‌خواهیم ما شاه دزد نمی‌خواهیم» - «پنجاه سال دزدی و جنایت افتخار محمدرضا شاه است»

این‌ها نمونه‌هایی از شعارهایی است که نشان می‌دهد فساد دربار یکی از عوامل اعتراض مردم نسبت به حکومت شاهنشاهی بود.

با این که پهلوی‌ها از یک خانواده معمولی بودند، اما به محض رسیدن به قدرت تمام خصلت‌های اشرافیت، کیش شخصیت، انحصار قدرت، خود بزرگ‌بینی و ترویج چاپلوسی و بی‌اعتنائی و تحقیر مردم را شیوه خود ساختند.

شاه در مصاحبه با یکی از شبکه‌های تلویزیون انگلیس با صراحت تمام می‌گوید: «مردم ایران همان احترامی را برای شاه خود قائل هستند که کودکان خانواده‌های ایرانی برای پدر خودشان.»^۱

شاه در مورد تصمیم به واگذاری بحرین، در پاسخ علم گفت: «من آدم چنین تصمیماتی را بگیرم.» علم در توضیح این جمله شاه اعتراف می‌کند که «پاسخ شاه به این گفته، چنانچه ویژگی اوست، متفرعانه بود.»^۲

شاه در اوایل سال ۱۹۷۴م ۱۳۵۳-ه.ش به خبرنگار نیویورک تایمز چنین گفت: «در ایران آن چه به حساب می‌آید کلمه سحرآمیز است و کلمه سحرآمیز عبارتست از پادشاه.»^۳

شعار اصلی رژیم بر دشت‌ها و کوه‌ها، سر در پادگان‌ها و ادرات، شعار «خدا- شاه- میهن» بود. شاه تلاش می‌کرد با این شعار خود را قدرت مطلق نشان دهد تا این که کسی جرات اعتراض به خود راه ندهد.^۴

ساواک تلاش می‌کرد تا «شاه را به صورت یک موجود فوق بشر جلوه دهد تا جایی که در یکی از پوست‌های مربوط به شعار خدا- شاه- میهن، حتی عمدا لغت شاه را بزرگتر و بالاتر از خدا نوشته بودند.»^۵

فرمانده نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی از شاه درخواست کرد تا برای یک نواختی اجازه دهد رنگ هواپیمای آموزشی ولیعهد را به رنگ سایر هواپیماهای نیروی هوایی در بیاورند. شاه از این پیشنهاد بر آشفت و دستور داد که بر عکس کلیه هواپیماهای دیگر باید به رنگ هواپیمای والاحضرت در آیند» چون ولیعهد این‌گونه پسندیده بود.^۶

بانک مرکزی به نخست وزیر، هویدا، پیشنهاد کرد تا به جای «ریال» و «تومان» که نام پول رایج ایران بودند، «پهلوی» و یا «شاهی» را جایگزین کنند.^۷

ارتشبد فریدون جم، رئیس ستاد ارتش، در یک اقدام چاپلوسانه خطاب به شاه گفت: «من نه تنها شاهنشاه را فرمانده خود می‌دانم، بلکه به او عنوان برادر خود نیز عشق می‌ورزم» کلمه برادر برای شاه ناگوار آمد و علم وزیر دربار در ملاقات بعدی به وی تذکر داد که «شاه از بی‌مبالاتی او و این که شاه را برادر خود دانسته، شدیداً ناخشنود است.» او پس از این جمله مجبور به استعفا شد و به عنوان سفیر ایران به اسپانیا تبعید شد.^۸

در یکی از گزارش‌های سفارت امریکا چنین آمده بود:

«عکس شاه همه جا هست، پیش از شروع فیلم در همه سینماها تصویر او در حالت‌های شاهانه‌ی گوناگون همراه قطعاتی از سرود ملی نمایش داده می‌شود. سال روز تولد شاه، ملکه و ولیعهد با آتش بازی و رژه و تظاهرات جشن گرفته می‌شود... همه رسانه‌های گروهی مورد استفاده قرار گرفته‌اند تا این اندیشه را تبلیغ کنند که وفاداری به سلطنت و میهن پرستی ملی لازم و ملزوم‌اند.»^۹

بیش‌تر کارخانجات، سدها، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس، پارک‌ها، آموزشگاه‌ها و ... به نام یکی از خاندان سلطنت نام‌گذاری شده بود فهرست زیر، هر چند گزیده‌ای بیش نیست، ولی به خوبی گویای این مطلب هست:

* بندر پهلوی، بندر فرحناز، بندر شاه، بندر شاپور، نفت شاه، شهرشاهی، شهر شاه پسند، شهرک فرحناز پهلوی در تهران؛

* سد فرحناز در تهران، سد شهناز پهلوی در همدان، سدرضا شاه پهلوی در خوزستان، سد شهربانو فرح در رشت، سد محمدرضا شاه پهلوی؛

* دانشگاه صنعتی آریا مهر تهران، دانشگاه پهلوی شیراز، دانشگاه فرح(مدرسه‌ی عالی دختران تهران)، آموزشگاه حرفه‌ای فرح پهلوی، آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی، آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی اصفهان، آموزشگاه بهیاری ۲۵ شهریور زاهدان(به مناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت پهلوی)، آموزشگاه عالی پرستاری رضاشاه کبیر؛

* بیمارستان لیلا پهلوی، بیمارستان فرح پهلوی مشهد، بیمارستان ثریا(بیمارستان شیر و خورشید)، بیمارستان آریامهر بندر لنگه، درمانگاه کودکان شمس پهلوی، مرکز پزشکی پهلوی، بیمارستان ۲۴ اسفند(تولد رضاشاه)، بیمارستان شهناز پهلوی مشهد، بیمارستان پهلوی نهاوند، بیمارستان یک صد تخت خوابی رضا پهلوی رضائیه، زایشگاه فرح، بیمارستان

بنیاد شمس پهلوی، بیمارستان پهلوی تهران، درمانگاه نوبنیاد رضا پهلوی شیراز، بیمارستان ششم بهمن مشهد(به مناسبت سالگرد فرماندم لوايح شش گانه) بیمارستان ۲۵ شهریور تهران، بیمارستان پهلوی وابسته به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی؛

* میدان شهید پهلوی، میدان ۲۴ اسفند کوی فرح پهلوی شیراز، کوی فرح پهلوی زاهدان، میدان پهلوی، خیابان پهلوی، کوی نوبنیاد ۹ آبان(تولد شاه)، میدان ۲۵ شهریور، کوی رضا پهلوی محلات، خیابان محمدرضا شاه پهلوی، خیابان غلامرضا پهلوی؛

* ورزشگاه فرح پهلوی اصفهان، استخر پهلوی اصفهان، ورزشگاه سرپوشیده محمدرضا شاه پهلوی، ورزشگاه بزرگ یک صد هزار نفری آریا مهر، ورزشگاه سرپوشیده والا حضرت شاهپور علیرضا پهلوی گنبد، مرکز ورزشی و فرهنگی ۲۵ شهریور تهران، استادیوم فرح پهلوی تهران، کلوپ دختران شهناز پهلوی، کلوپ رضا پهلوی، سالن سرپوشیده تربیت بدنی محمدرضا شاه پهلوی آبادان، استادیوم ورزشی شهناز پهلوی؛

* پارک پهلوی تهران، پارک ولیعهد بابل، پارک آریامهر تهران، پارک جنگلی شهبانو فرح پهلوی لویزان، پارک فرحناز پهلوی شیراز، پارک ولیعهد شیراز، پارک فرح در جلالیه تهران، پارک نوبنیاد پهلوی، پارک فرح پهلوی اصفهان، پارک فرح آباد جنوب شهر تهران؛

* بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، کتابخانه‌ی رضا پهلوی رشت، کتابخانه پهلوی تهران(مرکز جمع‌آوری کتاب‌های خطی در مورد تمدن ایران)، موزه سلسله‌ی پهلوی.

* پهلوی‌ها حتی سعی داشتند نام خود را روی کشتی‌های تجاری و ناوهای جنگی هم بگذارند؛ مثل کشتی آریا مهر، کشتی آریاناز، کشتی آریا کیش و ناو شاه‌رخ.

* پهلوی‌ها حتی از جام‌های ورزشی نیز نمی‌گذشتند و به نام خود نام‌گذاری می‌کردند؛ مانند جام‌شنای ولیعهد، جام آریا مهر، جام فرح و ... ۱۰

* شاه در این اواخر جایزه‌ای بین‌المللی به نام «جایزه پهلوی» که ارزش آن پنج هزار دلار بود درست کرد و به طرفداران خود در جهان خیر و بخش می‌کرد. ۱۱

طبق گزارشی تا سال ۱۳۵۷ بیش از هشتصد مجسمه از رضاشاه و محمدرضا شاه در سرتاسر ایران نصب شد. ۱۲ شاه کارخانه ذوب آهن اصفهان را که صنعتی ملی بود، به نام «کارخانه ذوب آهن آریامهر» نام‌گذاری کرد.

مردم موظف بودند در ایام متعلق به این خانواده جشن بگیرند و خیابان‌ها را آذین‌بندی کنند مدارس مجبور بودند با راه‌اندازی کارناوال‌ها شادی خود را به لودگی و سیاه‌بازی آلوده کنند. جدول روزهای تعطیل یا جشن و چراغانی نشانگر تفرعن این خانواده می‌باشد:

۲۱ فروردین روز دعا(به مناسبت جان به در بردن شاه از ترور سال ۱۳۴۴)

۲۸ مرداد روز جشن ملی(به مناسبت پیروزی شاه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

۲۵ شهریور روز جشن ملی(به مناسبت به سلطنت رسیدن محمدرضا شاه)

۶ مهر روز جشن ملی(سال روز سروش آریامهر!)

۲۱ مهر روز جشن و شادی(به مناسبت تولد فرح)

۴ آبان روز جشن و آذین‌بندی(به مناسبت تولد شاه)

۹ آبان روز جشن و پایکوبی(به مناسبت تولد ولیعهد)

۶ بهمن روز جشن(به مناسبت انقلاب شاه و ملت)

۵ بهمن روز نیایش (به مناسبت رفع خطر از شاه در سال ۱۳۲۷)

۲۴ اسفند روز پدر (به مناسبت تولد رضاشاه) ۱۳

یکی از دیگر ویژگی‌های اشرافیت، بوروکراسی طبقاتی است اشراف‌زادگان نه به دلیل تحصیلات و نه به دلیل لیاقت و مدیریت، بلکه به دلیل وراثت و پیوند خونی، صاحب پست و مقام می‌شوند. جدول زیر نمونه‌ای از مشاغل خانواده سلطنتی است.

۱- فرح؛ ریاست عالی‌پیشاهنگی دختران، ریاست جمعیت ملی مبارزه با سرطان؛ ریاست عالی‌کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ریاست عالی‌انجمن فیلامونیک، ریاست عالی‌بنیاد نیکوکاری فرح.

۲- اشرف؛ ریاست عالی‌جمعیت‌های زنان، ریاست عالی‌سازمان زنان، ریاست نمایندگی ایران در کمیسیون حقوق بشر، ریاست مجمع حقوق بشر سازمان ملل، ریاست کمیته پیکار جهانی با بی‌سوادی، ریاست نمایندگی ایران در انجمن شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، ریاست عالی‌هئیت امنای دانشگاه جندی شاپور، ریاست بنیاد اشرف پهلوی.

۳- شمس؛ ریاست عالی‌جمعیت شیر و خورشید، ریاست بنیاد شمس پهلوی.

۴- شهناز؛ ریاست سازمان سلطنتی تشویق و معاونت دانشجویی، استاندار افتخاری خوزستان.

۵- ولیعهد؛ ریاست بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، ریاست انجمن ملی خانه‌های فرهنگ، ریاست هئیت امنای آموزشگاه شبانه‌روزی، ریاست سازمان پیشاهنگی ایران.

۶- غلامرضا؛ ریاست بازرسی ارتش شاهنشاهی، ریاست کمیته‌ی ملی المپیک ایران، ریاست عالی‌شورای عالی ورزش نیروهای مسلح شاهنشاهی، نایب رئیس مرکز آموزش فنون هواپیمائی کشوری، ریاست شورای عالی ورزش و تفریحات سالم کارگران ایران.

۷- عبدالرضا؛ ریاست انجمن ملی حفظ و حمایت منابع طبیعی، ریاست مرکز مدیریت ایران.

۸- مهرداد پهلبد (شوهر شمس)؛ وزیر مادام‌العمر فرهنگ و هنر.

۹- فریده دیبا (مادر فرح)؛ رئیس هیئت امنای انجمن ملی اولیا و مربیان، عضو شورای عالی جشن هنر شیراز.

شاه در ابتدای سلطنت، گاه با یک اتومبیل بدون محافظ رفت و آمد می‌کرد، اما در این اواخر کاملاً از مردم برید و با هلی کوپتر آمد و شد می‌کرد؛ حتی تا حصارک- منزل دامادش با هواپیمای چهار نفره جت می‌رفت. ۱۴

شاه در پاسخ «اولیویه وارن» گزارشگر رادیو فرانسه که از او پرسید: «آیا بیم آن نیست که تماس با ملت را تا اندازه‌ای از دست بدهید؟» گفت: مردم «حالا می‌توانند به همان خوبی روزی چند بار مرا روی صفحه تلویزیون ببینند.» ۱۵

شاه در یک کنفرانس مطبوعاتی در سال ۱۳۵۳ مردم ایران را «تنبلی» خواند. پس از انتشار مصاحبه از این که به صراحت از مردم ایران انتقاد کرده است، احساس شجاعت می‌کرد. او در بیان علت این همه شجاعت، به علم- وزیر دربار- گفت: «آدمی که متکی به آرای مردم نباشد، آزاد است.» ۱۶

شاه در مورد مردم ایران می‌گفت: «این مردم قادر به انجام هیچ چیز نیستند، مثل گوسفندان می‌مانند.» ۱۷

شاه معتقد بود که اگر آثار تمدن در ایران دیده می‌شود از برکت خاندان پهلوی است. او می‌گفت: «مردم ایران از معدود ملل عقب افتاده‌ی جهان بودند که حتی عادت به شست‌وشوی دست و صورت خود را نداشتند و این پدرش رضاخان بود که مردم را به شستن دست و صورت و نظافت شخصی عادت داد.» ۱۸

به روایت ملکه مادر، رضاشاه، مردم ایران را «مردمی که عادت به شستن دست و صورت نداشتند و آب دماغ خود را به آستین پیراهن می‌کشیدند و پاک می‌کردند.» توصیف می‌کرد. ۱۹

ملکه مادر، مردم ایران را مردمی «حسود» ۲۰ و «مذبذب» می‌دانست که حتی حکومت کردن بر آنان افتخار نداشت. ۲۱

به روایت علی شهبازی، سر تیم محافظ شاه، فرح مردم جنوب تهران را «کمتر از حیوان می‌دانست». ۲۲

شاه چنان نسبت به مردم ایران بی‌اعتنا بود که هیچ یک از دختران ایران را در ابتدای جوانی لایق ازدواج نمی‌دانست او ابتدا با شاهزاده فوزیه‌ی مصری ازدواج کرد و سپس تصمیم گرفت با «گابریلا» دختر پادشاه برکنار شده‌ی ایتالیا ازدواج کند. در دربار نیز تمام فشار بر این بود که «اعلی حضرت زن خارجی بگیرند»، اما موضوع با مخالفت آیت الله بروجرودی خاتمه یافت. ۲۳

شاه حتی در بیماری‌های پیش پا افتاده مانند دندان درد از پزشکان ایرانی استفاده نمی‌کرد و برایش از سوئیس دندان پزشک مخصوص می‌آوردند. ۲۴

شاه چنان به مردم ایران بی‌اعتنا بود که از مصاحبه با خبرنگاران داخلی اجتناب می‌کرد.

شاه علت سقوط خود را عقب افتادگی مردم ایران و «بزرگترین اشتباه» خود را سعی در پیش بردن «به زور به سوی استقلال و سلامت و فرهنگ و سطح زندگی و آسایش» ارزیابی کرده است. ۲۵

شاه وزیران خود را «الاغ‌هائی» می‌نامید که به «دردی» نمی‌خورند. ۲۶ او برای هر یک از زیردستان خود نامی تحقیرآمیز گذاشته بود و در دربار آن‌ها را با این نام‌ها صدا می‌زدند. شاه، عقل منفصل خود و دوست دوران کودکی و نوکر وفادار خود یعنی ژنرال حسین فردوست را «خردوست» صدا می‌کرد و نوکری مانند ارتشبد نعمت‌الله نصیری را که به خاطر شاه دست به هر جنایتی می‌زد، «نعمت خرگردن» صدا می‌زد. ۲۷ ملکه مادر علت انتخاب این نام را برای نصیری داشتن «گردن کلفتی مثل خر» می‌دانست. ۲۸ ارتشبد عباس قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک ارتش شاهنشاهی ایران، با آن همه عظمت و یال کویال، در دربار «عباس پشکل» خوانده می‌شد. ۲۹

شاه از محمود حاجبی رئیس فدراسیون تنیس روی میز و هم‌نشین ثابت شاه در قمار می‌خواست که «صدای خر در بیاورد. حاجبی با استادی تمام عرعر می‌کرد و حاضرین از خنده روده بر می‌شدند». ۳۰

قلی ناصری، دلچک معروف دربار که به کریم شیرهای اعلیحضرت معروف بود با ادای هویدا وی را سخت تحقیر می‌کرد. به گزارش فریده دیبا، در یک مهمانی که در کاخ شمس برگزار شده بود، قلی ناصری با «تقلید صدا و حرکات هویدا سنگ تمام گذاشت و به خصوص حرف‌هائی را زد و اداهای زنانه‌ای را در آورد که مختص بودن هویدا را نشان می‌داد. شاه و میهمانان فوق‌العاده شاد شدند و خیلی زیاد خندیدند... هویدا رنگش سفید شده بود و بیچاره مثل کسی که برق او را گرفته باشد خشک و بی‌حرکت در جایش میخکوب شده بود. ۳۱

نماد دیگر خوی شنیع شاه تشکیل حلقه‌ای از چاپلوسان حرفه‌ای به دور اعلی حضرت، علیا حضرت و والا حضرت‌ها بود. در حکومت پهلوی درباریان از مدیحه‌سرانی و تملق لذت می‌بردند.

فریده دیبا در خاطرات خود می‌نویسد: «محمدرضا خیلی لذت می‌برد که گروهی از فرماندهان عالیرتبه ارتش با آن لباس‌های پر زرق و برق جلوی او صف می‌کشیدند و به ترتیب دست او را می‌بوسیدند.» گاهی «در مراسم رسمی یا میهمانی‌ها... افسران عالی رتبه ارتش دست و پا حتی کفش محمدرضا را می‌بوسیدند» ۳۲ شاه چنان به دست بوسی معتاد شده بود که خودش «دستش را دراز می‌کرد» که اطرافیان ببوسند. ۳۳

پابوسی شاه بعد از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در دربار به اوج رسیده بود عبدالعظیم ولیان- استاندار خراسان و نایب التولیه- هرگاه به حضور شاه می‌رسید، روی زمین می‌افتاد و پای شاه را می‌بوسید. ۳۴

اردشیر زاهدی بعد از انتصاب به وزارت امور خارجه، همه معاونین و سفرا را مجبور کرد تا هنگام «شرف‌یابی» در مقابل شاه زانو بزنند. زانو زدن وزیر و به خاک افتادن وی در برابر شاه موجب اعتراض یک خبرنگار فرانسوی به

علم شد. علم اعتراض خبرنگار را به اطلاع شاه رساند و شاه پاسخ داد: «حق بود به او می‌گفتی که اردشیر رعایت سنت‌های ملی مملکت را می‌کند.»^{۳۵}

سفرای موظف بودند در گزارش‌هایشان به شاه بنویسند «پای مبارک را می‌بوسم.» پرویز راجی از این که امیر خسرو افشار، آخرین وزیر امور خارجه ایران در دوران شاه، به جای کلمه «پای مبارک را می‌بوسم»، نوشته بود «دست مبارک را می‌بوسم»، اظهار شگفتی کرده است.^{۳۶} هرمز قریب یکی از مدیر کل‌های وزرات دربار در نامه‌هایش نوشت: «مراتب پرستش چاکرانه مرا به خاک پای مبارک بندگان اعلی حضرت همایون شاهنشاهی تقدیم می‌کنم پای مبارک علیا حضرت ملکه و والا حضرت شاهدخت شهنواز را با کمال احترام می‌بوسم.»^{۳۷}

علم وزیر دربار به یکی از این جلسات اشاره می‌کند و می‌نویسد: «ناهار را دسته‌جمعی در حضور شاه خوردیم و هر یک سعی کردیم گوی چپلوسی و تملق‌گویی به او را از دیگری برانیم.»^{۳۸} هویدا به عنوان شخصیت دوم کشور گاه خم می‌شد و دست بچه‌های شاه را می‌بوسید. او دست علیرضا فرزند شاه را که بیش از ۴ سال نداشت می‌بوسید.^{۳۹}

مارگارت لاینگ، روزنامه نگار انگلیسی که برای نوشتن زندگی‌نامه شاه اجازه ملاقات و حضور در دربار را پیدا کرده بود در بخشی از خاطرات خود می‌نویسد: «ناگهان یک اتاق پر از اشخاص مختلف به تعظیم افتادند؛ به طوری که نصف بدن آن‌ها به موازات کف اطاق در آمد.»^{۴۰}

منابع:

- ۱- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۳، کتابخانه پهلوی، ص ۲۸۵۵
- ۲- اسدالله علم، گفت‌وگوهای من با شاه، خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم، ج ۲، طرح نو، تهران ۱۳۷۱، ص ۵۷۰
- ۳- ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، ص ۱۲۵
- ۴- مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، اطلاعات، تهران ۱۳۷۰، ص ۵۱
- ۵- اسدالله علم، پیشین، ص ۶۲۸
- ۶- پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد) ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۷
- ۷- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۲، ص ۱۹۵۱
- ۸- پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ج ۱ مهران، اطلاعات، تهران ۱۳۶۴، صص ۱۱۰-۱۱۱
- ۹- مایکل لدین، ویلیام لوئیس، کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۴
- ۱۰- این فهرست فقط بخشی از نام گذاری‌های دوره پهلوی است که به عنوان نمونه از یک دوره پنج ساله -۱۳۵۵- ۱۳۵۰ از یکی از اخبار روزنامه‌ها به دست آمده است و نگارنده فقط به عنوان نمونه و نه یک استقرا کامل، ارایه داده است.
- ۱۱- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی، ج ۳، ص ۲۰۹۹
- ۱۲- خسرو معتضد، ناکامان کاخ سعدآباد، ج ۱، زرین، تهران ۱۳۷۵، ص ۱۰۸
- ۱۳- این فهرست بر اساس مطالعه یک دوره یک ساله روزنامه استخراج شده است.

- ۱۴- اردشیر زاهدی، رازهای ناگفته(خاطرات اردشیر زاهدی)، با مقدمه و ویرایش محمود طلوعی، نشر علم، تهران ۱۳۸۱، ۱۲۸ و ۱۲۷
- ۱- اولوییه وارندن، شیر و خورشید، پیشین، ص ۱۸۶
- ۱۶- اسدالله علم، پیشین، ج ۲، ص ۶۰۹
- ۱۷- فریده دیبا، دخترم فرح، ترجمه الهه رئیس فیروز، انتشارات به آفرین، تهران، ص ۳۳۸
- ۱۸- همان، ص ۳۹۲
- ۱۹- تاج الملوك، آیرملو پهلوی، خاطرات ملکه پهلوی، انتشارات به آفرین، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۳۲
- ۲۰- همان، ص ۳۵۲
- ۲۱- همان، ص ۳۵۴
- ۲۲- علی شهبازی، محافظ شاه(خاطرات علی شهبازی)، پیشین، ص ۲۳۴
- ۲۳- اردشیر زاهدی، پیشین، صص ۱۲۴-۱۲۵
- ۲۴- اسدالله علم، پیشین، ص ۱۰۸
- ۲۵- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ: ترجمه حسین ابوترابیان، مترجم، تهران ۱۳۷۱، ص ۳۹۱
- ۲۶- همان، ص ۶۵۷
- ۲۷- فریده دیبا، ص ۲۷۲
- ۲۸- تاج الملوك، پیشین، ص ۳۸۷
- ۲۹- همان، ص ۳۸۴
- ۳۰- احمد علی انصاری، پس از سقوط، ص ۵۵
- ۳۱- فریده دیبا، پیشین، صص ۱۱۶-۱۱۷
- ۳۲- همان، پیشین، ص ۳۱۱
- ۳۳- اسدالله علم، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۹؛ پرویز راجی، پیشین، ص ۲۱
- ۳۴- تصویر پیوست شماره ۱
- ۳۵- اسدالله علم، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۲
- ۳۶- پرویز راجی، پیشین، ص ۳۵۱
- ۳۷- پهلوی‌ها(خاندان پهلوی) به روایت اسناد، ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲، تهران، ص ۴۶۵
- ۳۸- اسدالله علم، پیشین، ص ۲۱۴
- ۳۹- تاج الملوك، ملکه‌ی پهلوی، پیشین، ص ۴۵
- ۴۰- مارگارت لاینگ، مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، نشر البرز، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۴۹
- دوشنبه بیست بهمن[دلو] ۱۳۹۹ - هشتم فبروری ۲۰۲۱
- ادامه دارد.